

در کتب سلطانی سلیمان خان بن سلطان بایزید خان علیا رحمه الله و العتره  
 اول جوین زمان بر روی دوش سلطان سلاطین جهان امپراتور عثمان  
 که بی تاج بخش فرود آمدن نصارت بخشیم چون در سلطانی بیعت افزای  
 ایوان حکومت رانی چشمه شتری رای و این سکنه رکیوان چشمه گلین بهرام  
 استقام دارای خود شد علامت خسته و نایب بر فرود عطا در حرم و آفتاب  
 سیاره صدم افزایستاده بر است علقه زرم و بخار و در گوش بر سحر و  
 قضای بخش فارس میدان شجاعت و عدالت بسیار رخا در کشته است جلالت  
 بیستی از قاعده مولا شریعیم پیش تری را کوه سلطنتش پوریشک  
 گزید و نوسکنه که سامونزار و این جهان را ای رای برین و فرزندک  
 چشمه برین بود دولت خورشید فلک ملک است مهت مال لطف و آل  
 منصب بحال مقام و افضال تا سه سما سلطنت رحمت و عروزی مجد حیات  
 جهان عدالت کسری سلطان الاسلام خلیفه اند علی الامام و در ملک الینیا  
 مظهر کمال اند العلیا حافظ نعمه السعیدین ضابطه امور الملک والین قایل الله  
 والمشرق قاهر البریه والترین ناصب ریاست الینیه قاهر الشان والقاهره  
 کاسر جهان الاکامه مادم حضور و نصرت بیست ملک بالعدل نصرت سید  
 قضا به ملک الامان مبداء الیک سر خطا و فی الافاق و الی قایل العالم الینیا  
 النیاض الفوارحه لیتقا المهور والواج نامر که مرتبه علی صفی المده نور سلطان  
 الخاقین خادم المومنین المعتمق انما الصدوق فی استیجاب منایج الصدق  
 و قیل الزینون و التمسک فی جمع الی اوقات العدل المظلم صاحب الحیاة فی الخوة  
 العقیمة با بعض اهل سنت و جماعت اولن بقره و در و انصاف حق نابصر خودن  
 فاطح قارض ولات خلعتان فی منازع و معارض صاحب الفیض العظیم الی اللطف  
 العظیم السلطان بن السلطان السلطان سلیمان خان خدمتگزار روح الله علیه و آله

ذکر سلیمان بن سلیمان

فی عالم العدم منوخته مخصوص شرفی سلیمان در حاکم بیباک و بیست  
 و ششده شاه عضد بیست و سلطنت ایدی که در عدد و برقی بیخ برقی برقی  
 انالی نما که برقی و غرب لیزان و نیت چهره بیند انامه عارفی و ست  
 جاسان هر کس اولوب بر سر کرده که استخوان آسانی لیمان دیده انش جمله  
 این کار از این مظهری و بر سر زده که قامت سنان نصرت قوی ایا کوه سوره  
 اندر مکنش اقتدار دشمنان مالکیت شقی اولوب بیست این زمان در کوه میدان  
 چشم که درون کور شد و ان زمان که با یک کوه کوه کیش کشت که بیست  
 ماه فلک را ای فتح از بر سیکر تجفیل اینان در یافت گرفت سندان سندان  
 و در خاقان بر مودت احسان ایدی که کشت که اخلاق عطر سانه غنچه تراد عالم  
 شکفته و خندان اولوب روی و تاب خورده رضاه خود اولان شندان خطرات  
 زلال فضالندان ریان و در طرفین سوختگان اوده جهان اولان سانسامه  
 و احسانه بر قرائع و انان ایدی بیست خوش خیمه است کوه در ی با ذراع  
 شامی که زمره شمشیرش همین دولتش جلالت مکرمانه و صد و شصت عالمه کبری  
 گروهی انبه جهان با شسته مسیوه اولوب بر خورای و بیست الحیالی بیست  
 و القوی بیست سر کوه خا عیله که در نایب بیست کردید چون کجا و در سوزان  
 و سلطنت شمشیر جهان که قلع کوشی شسته نزار و در کاره که در است بر مقتضای  
 و در کتلا خطا دره شمال با ذنایه که زایدی بیست خادیم شندان اوقات  
 خورشید بکاره کت بودی و ادا و ارض زایل زمان همایونده شکر و لک آمدن  
 انخی خیالی و عهد بر بنده غار کت قول اولن صیای ال ایدی قنده و قناد قول  
 و جهل که شکره که اولمندی که غنچه خندان عیسی برده کورن روزمان بر لمان و ابان  
 سعه و اقره اننده بر شملق کاک و لیزان و در کمانده اولوب ایدی بیست خیر لطف  
 بری و در ان بدوز انش سروری کسی زودن قاطع عیسی بر شملق  
 بر یاد ساه عالم بنده ایدی که در هر جزیره بر زار لطف بی و صحرای حاکم و اول  
 تره بیلد نوبت شش از بیستی مقارن و معاشره کسان سنان خون آسانی مشایر  
 عطا به نالی و صبا انجام افزای و افلام کتاب قایل بر اعانت حجاب و عیار

۵۲

مال